

بنام خدا

درس هجدهم (هدیه های آسمانی)

طراح نرگس اکبر نژاد سال تحصیلی (97-98)

راز خوشبختی

نمایش نامه چوپان دروغگو (مناسب برای ایجاد انگیزه درس راز خوشبختی)

در نمایش زیر مردم روستا (دانش آموزان) هر کدام قسمتی از داستان را می گویند و اجرا می کنند . یک نفر چوپان چند گوسفند و یک گرگ و هاپو و بقیه مردم روستا اجرای نقش دارند .

یک مرد چوپان	توی صحرا بود	نی لبک می زد	وقتی تنها بود
آسمان آبی	صحرا پر چمن	گوسفندها آزاد	تودشت و دمن
دشت پر از گل	نغمه ی بلبل	نسیم آرام	با بوی سنبل
پروانه ی شاد	روی گلها بود	آب جو روان	توی صحرا بود
سگش می دوید	این سو و آن سو	دنبال چی بود ؟	یک بز ترسو ؟
آن مرد چوپان	در خواب و رویا	گرگی را می دید	خیلی بی پروا
ناگهان داد زد :	آی مردم ده	کمکم کنید	گرگ آمده
مردم روستا	با سرو صدا	همه دویدند	به سوی صحرا
وقتی رسیدند	به میان دشت	گله می چرید	تو صحرا می گشت
آن مرد چوپان	حالا بود بیدار	فکر کرد کار او	بوده خنده دار
مردم که گرگی	آنجا ندیدن	از این کار او	خیلی رنجیدن
با اوقات تلخ	رفتن از آنجا	چوپان تنها ماند	باز توی صحرا
مدتی گذشت	چوپان همچنان	میرفت به دشت	با گوسفندان

باز هم یک روزی	رفت تو فکر گرگ	داد کشید آهای	یک گرگ بزرگ
مردم روستا	باز هم دویدند	مثل آن دفعه	گرگی ندیدند
برگشتند به ده	با خشم و کینه	غافل از اینکه	گرگ در کمینه
چوپان تنهایی	ماند توی صحرا	مثل همیشه	شاد و بی پروا
اما همان روز	نزدیک غروب	آمد گرگی با	فتنه و آشوب
گوسفند ها همه	بع و بع و بع	بزها و میشها	مع و مع و مع
این طرف بدو	آن طرف بدو	عده ای عقب	عده ای جلو
چوپان تا شنید	این سر و صدا	دوید و آمد	به سوی آن ها
دید گرگ وحشی	می دود هر سو	می کند شکار	گوسفندان او
سگ گله اش	خیلی واق واق کرد	اما گرگ اورا	زد و چلاق کرد
چوپان داد می زد	ای مردم ده	بیاید اینجا	گرگ آمده
کمک کنید	گرگ را بزنید	وحشی خونخوار	گله را درید
اما این دفعه	مردم روستا	نگاه نکردند	به سوی صحرا
همگی گفتند :	باز هم این چوپان	شوخی می کند	باروستاییان
تنها ماند چوپان	بی یار و یار	گرگ هم کرد شکار	بز و گوسفندان
چند تایی را خورد	چند تا هم درید	بعد هم به سوی	لانه اش دوید
آن مرد چوپان	خسته و تنها	رفت به سوی ده	از توی صحرا
مردم که دیدند	حال زار او	کردند یک مثل	این کار او
هرکسی چند بار	دروغ بگوید	اگر پس از آن	راست هم بگوید
همه می گویند	او مثل چوپان	دروغ می گوید	گوش نکن به آن

درسنامه (نکات مهم)

روزی حضرت محمد (ص) در مسجد برای یاران خود سخن می گفتند و آن ها را به کارهای خوب تشویق می کردند . در آن هنگام مردی آمد و سلام کرد و پیامبر جواب سلام او را داد . وقتی حرف های پیامبر تمام شد مرد به طرف پیامبر رفت و از پیامبر خواست تا به او راهی یاد دهد که بتواند آدم خوبی باشد و همه او را دوست داشته باشند .

پیامبر فرمود اگر می خواهی همه تو را دوست داشته باشند « هرگز دروغ نگو » .

پیامبر خوبی ا را به ما یاد داده است که هیچ وقت دروغ نگوییم و به یکدیگر احترام بگذاریم و اگر دیدیم که دو نفر در حال صحبت کردن با هم هستند ، اجازه دهیم که حرف ها آن ها تمام شود و بعد از آن ما حرف خود را بگوییم .

راستگو باش تا همه تو را دوست داشته باشند .

پرسش و پاسخ متن

- 1- پیامبر در چه محلی برای یارانش سخن می گفت ؟ مسجد
- 2- پیامبر ، یارانش را به چه کاری تشویق می کرد ؟ انجام کارهای خوب
- 3- بهترین محل یادگیری کارهای خوب کجاست ؟ مسجد
- 4- مرد پس از ورود به مسجد چه کرد ؟ جلو رفت و سلام کرد
- 5- رسول خدا و یارانش چگونه به آن مرد احترام گذاشتند ؟ جواب سلامش را دادند و برایش جایی باز کردند تا او بنشیند .
- 6- آن مرد چه رفتار خوبی از خود نشان داد ؟ صبر کرد تا حرف های پیامبر تمام شود و بعد شروع به صحبت کرد .
- 7- آرزوی آن مرد چه بود ؟ آدم خوبی باشد و همیشه زندگی خوبی داشته باشد .
- 8- چرا آن مرد می خواست آدم خوبی باشد ؟ چون می خواست همه او را دوست داشته باشند .

9- رسول خدا در پاسخ به آن مرد چه گفت؟ کمی فکر کرد و گفت: اگر می خواهی خوش بخت باشی، هرگز دروغ نگو.

فکر می کنیم

همه ی ما دوست داریم خوش بخت باشیم. پس به سخن پیامبر گوش می کنیم و ... همیشه راست می گوئیم.

گفت و گو کنیم

درباره ی فایده ی راست گویی و نتیجه دروغ گویی با دوستان خود گفت و گو کنیم

نتیجه های دروغ گویی

فایده های راست گویی

1- خدا ما را دوست ندارد.

1- همه ما را دوست دارند.

2- هیچ کس دروغ گو را دوست ندارد.

2- خدا ما را دوست دارد.

3- دیگران به ما اعتماد نمی کنند.

3- دیگران به ما اعتماد می کنند.

امین و مینا

امین: زبان، هدیه و نعمت خدا به ماست، پس ... باید از آن درست استفاده کنیم.

مینا: خدا آدم هایراست گو را خیلی دوست دارد.

امین: کسی که همیشه راست می گوید، خوش بخت می شود.

مینا: از داستان این مرد فهمیدم که ... برای آن که خوش بخت باشیم هرگز دروغ نگوئیم.